

از کتابداری تا دانش‌شناسی

هوشنگ ابرامی

دکتر در کتابداری ، استادیار دانشگاه پهلوی شیراز

بدترین دشمن علم نوین که بزبان فارسی «کتابداری» خوانده می‌شود، خود کلمه کتابداریست . این کلمه بسیار نارساست . به یک فرد فرزانه و اندیشمند بگوئید که اگر بخواهد یک فرهنگ فارسی به فارسی تدوین کند برای «کتابداری» چه معنایی خواهد نوشت . اگر از پاسخ درنماند بیگمان آنچه بگوید با واقعیت وفق نمی‌دهد . از وی پرسید کلمه «کتابدار» چگونه آدمی‌را، و باچه خصوصیات و وظایفی در ذهن وی مجسم می‌کند . آنچه خواهد گفت در وصف کسی که قرون پیش می‌زیسته انطباق بیشتری خواهد داشت . برای خود «اهل فن» نیز این کلمه گمراه‌کننده است . اگر «کتابدار» نسل ما خود را انسان فرسوده رنجور و ازپا در افتاده و بار پیر بر گنج خفته‌ای نیندازد بر اثر القای این واژه بیشتر فکر و هوش و حواس را بر «صفحه عنوان» و «برگه کتاب» متمرکز میدارد و بالمآل از انقلاب شگرفی که حرفه‌این ازطرف یکصدسال گذشته در آموزش و پرورش پدید آورده بی‌خبر و ناآگاه می‌ماند . این علم نو، در مغرب زمین بنای کهن تعلیم و تربیت را فروریخته و بجای آن بنائی نو ساخته است . در دیگر کشورها نیز در این راه به تندی پیش می‌تازد . «کتابداری» شیوه آموزش چند بعدی را جانشین روش یک بعدی کرده است . نه تأدیر زمانی پیش ، هسته اصلی فراگیری کلاس درس بود و در چهار دیواری فضای بسته آن بود که استاد و معلم هرچه را خود می‌دانست «دیکته» می‌گفت و در پایان سال آنچه را گفته بود از شاگرد خود می‌خواست . فقط یک بعد وجود داشت . ولی اینک استاد نقش یک راهنما و مشاور را دارد و دانشجو با ابعاد فراوانی روبروست . صدها و هزارها منبع مختلف که به هر یک در خارج از چهار دیواری کلاس می‌توان به آنها دسترسی یافت در اختیار اوست . استاد دیگر بدون مدد «کتابدار» قادر بکار خویش نیست . هر دو همدوش هم پیش می‌روند .

بهین سبب است که در یک دانشگاه پیشرو مشخص « کتابدار » ولو آنکه بکلاس درس نرود
جزه کادر آموزشی بشمار می آید . در ایران نیز اخیراً یکی از دانشگاهها از این فکر پیروی
کرده است .

آیا براستی کلمه « کتابداری » گویای مفهومی است که مراد ماست . اگر نیست چه
واژه ای می تواند جانشین این باشد ؟ برای آنکه پاسخ این پرسش را درسی یابیم نخست پنج
اصل زیرین را در نظر می گیریم :

۱ . در هر پدیده ای تمایل بازگشت به نقطه مبدا و وجود دارد

از هر نقطه آغاز کنیم پس از سیر زمان تمایلی به نقشه مبدا پدید می آید . در طبیعت
بازگشت به نقطه نخستین بصورت کامل انجام می پذیرد . در فضای شمسی ، زمین پس از
۳۶۵ روز و ۶ ساعت در همان محل اولیه خود قرار می گیرد . در زندگی نیز ، بشر از افسون
دوربری نیست . زیست شناسی را بگیرییم و شعر معروف مولانا را :

از جمادی مردم و نامی شدم

وز نما مردم بحیوان سر زدم

به میدان روانشناسی راه یابیم و حالات روحی دوران کودکی و پیری را با هم بسنجیم .
به اقتصاد رو کنیم و فراز و نشیب دوره های رواج و رکود را بنگریم . بالاتر از همه گام در
پهنه فلسفه تاریخ بگذاریم و عقاید سردانی چون هگل و اشپنگلر و توئین بی را مشاهده
کنیم . آنچه فیلسوفان تاریخ جملگی بر آنند آنست که تمایل بازگشت به نقطه آغاز هست و
آنچه در آن اتفاق نظر ندارند فرم بازگشت بدین نقطه است . فیلسوفی سیر تاریخی را بشکل
هرم میداند ، دیگری بر آنست که فرم مارپیچ حاکم بر زمان است و سومی فرم حلزونی را
درست می شمرد . همه اینها یک نکته مشترک دارند و آن اینکه قوه ای مرموز ما را به آن
نقطه ای که شروع کرده ایم می کشاند . الزماً هر دوری چون دور طبیعت بصورت دایره نیست .
فرمهای بازگشت فراوانست . ولی آنچه هست آنست که کشش به بازگشت وجود دارد .

۲ . در کشف و تحقیق گرایش از فرد به گروه است

انسان تا مدتها دراز به تنهایی کاوشگر علم و دانش بود . یک تنه در تلاش بود

تا گروهی از اسرار طبیعت بگشاید. تنها در آزمایشگاه خویش می‌نشست و ساعتها با افزارهای کار خود خلوت می‌کرد. تنها می‌کاوید و گنجاها فریاد برمی‌آورد که: «یافتم! یافتم!» اما بتدریج پهنشدت کشف و تحقیق آنچنان فراخی گرفت و آنقدر سرها گشوده شد که اینک کمتر کسی را یارای آنست که به‌عنوان یک فرد مدعی شود که خود از آغاز تا پایان راهی را پیموده و به اکتشافی نائل آمده است. اکنون فریاد: «یافتم! یافتم!» از حلقوم گروه برمی‌آید.

یک کودک دبستانی می‌داند رادیو را چه کسی اختراع کرد. اما در برابر سؤال «تلویزیون اختراع کیست؟» جوابی ندارد بگوید. نام کاشف میکروب بر همه آشکار است زیرا که او به‌تنهایی کاوید و کامیاب شد. اما اگر روزی داروی سرطان کشف شود نتیجه کوشش و کاوش چند هزار دانشمند و پژوهشگر در سراسر دنیا خواهد بود. هواپیما را برادران رایت به جهانیان عرضه داشتند. اینرا همه می‌دانند. - و شاید این نمونه‌ای از آغاز گرایش فرد به گروه بود. اما چه کسی می‌تواند بگوید سفینه‌ای که انسان را به کره ماه و فضای بی‌انتها می‌رساند آفریده کیست؟ تنها در سازمان هوایی و فضائی ملی امریکایش از هزار نفر ریاضیدان و فلز شناس و فیزیک‌دان و شیمی‌دان و روانشناس و دانشمندان دیگر که هرگز اندیشناک‌تر از اولی است دست اندر کارند. بی‌جهت نیست که در سالیان اخیر قاضیان جایزه نوبل از اینکه جوایز را در رشته‌های علمی به یک نفر بدهند عاجز می‌مانند. پیداست که در کشف و تحقیق هر یک از برندگان گروه کثیری از همکاران ایشان سهیمند و خود آنان بیشتر به فاتحانی در میدان جنگ می‌مانند.

۳ - ضریب تسریع تغییر است اقتصادی و اجتماعی رو به افزایش است

قرنهای پیاپی سکون و عدم تحرك حاکم بر زندگی آدمی بود. وضع اقتصادی و اجتماعی مشکل یکنواخت و یکسانی داشت. اگر جنبشی بود و زمانی دراز می‌پائید اندک اندک دگرگونیها افزون شدند و باز افزون شدند و باز افزون‌تر شدند تا آنجا که حال سرسام‌آور و دوار انگیزی پیش آمد. حالتی که «نسل» و «عصر» نسبت بهم داشتند نیز خود دگرگون گردید. در زمانهای پیشین نسلهای بسیار در یک عصر می‌زیستند. اما در زمان ما یک نسل در اعصار بسیار زندگی می‌کند. عصر سنگ هزارها نسل بخود دید و نسل

کنونی شاهد دهها عصر است : عصر جت ، عصر اتم ، عصر فضا ...
افزایش تسریع در تغییرات اقتصادی و اجتماعی دگرگونی سایر عوامل دیرپا و کند-
گذر را نیز - هرچند از راهی بس دور - بدنبال می‌کشد . زبان یکی از این عوامل است .

۴ . در هیچیک از زبانهای طبیعی ، همه واژه‌های لازم وجود ندارد

انسان ، بهر زبان که سخن بگوید با درد کمبود کلمه‌ها روبروست . زبان آلمانی در
کلمات فنی قویست ، قدرت زبان فارسی در واژه‌های ادبی شهره است ، زبان انگلیسی در
لغات بازرگانی غنی است و توانائی زبان هندی در کلمه‌های مربوط به فلسفه ماوراءالطبیعه
بی‌همتاست . اما نه هیچیک از آنها و نه هیچ زبان طبیعی دیگر قادر نیست نیاز انسان را
به لغات بطور کامل جواب گوید .

در طبیعت ، از سنهای بی‌نهایت تا به اضافه بی‌نهایت رنگهای گوناگون وجود دارد .
نیوتون رنگهای اصلی را کشف کرد : قرمز ، نارنجی ، زرد ، آبی و بنفش . نیوتون گفت با آسپختن
دو یا بیشتر رنگهای اصلی می‌توان رنگهای بیشمار دیگری که در طبیعت می‌بینیم بدست
آوریم . ولی آیا در طبیعت ، زبانی هست که برای یکایک ابن «رنگهای بیشمار» کلمه‌ای
یا نامی داشته باشد ؟ پاسخ روشن است . هر زبان طبیعی برای میلیونها رنگ گوناگون فقط
چند کلمه دارد که حتی در پاره‌ای موارد ممکن است رنگهای اصلی را در بر نگیرد . فقر
کلمه موجب می‌شود که بسیاری از رنگها را فقط با یک کلمه بشناسیم ؛ مثلاً آبی .

همین مثال را می‌توان در باره عواطف و احساسات تعمیم داد . همانطور که هر رنگ
«آبی» واقعاً رنگ «آبی» نیست بهمین سان هر «خشم» را نمی‌توان با خشم دیگر همسان
دانست . خشم یک مادر بر فرزندش با خشم یک شیرگرسنه بر یک بچه برابر نیست . اما
بعاطر فقر و کمبود کلمه در زبان ، هر دو احساس را بنام « خشم » می‌نامیم . در اینجا نیز
برای احساسات بی‌نهایت ، شماره اندکی لغت در دسترس است .

عدم تکافوی لغات در زبان طبیعی به « رنگها » و « احساسها » محدود نمی‌شود .
یکی از راههای مبارزه با کمبود واژه آنست که از یک کلمه برای چند مفهوم ولو مفاهیم
متضاد استفاده شود .

۵. دانش پایدار در فرمها و قالبهای گوناگون قرار می‌گیرد

دانش که از ذهن نتراود و در جایی ضبط نشود جاودان نمی‌ماند و با سرگ انسان نابود می‌گردد. دانش پایدار آنست که از مغز تراوش کند و ثبات یابد و برای نسلهای آینده پای برجا بماند. مراد از دانش در اینجا تنها «علم» به معنای مجموعه قانون نیست. غرض مجموعه دانائیهاست. آنچه را که انسان می‌اندیشد و بدیگری انتقال می‌دهد. نقاشیهای شگفتی که انسان غارنشین بر دیوارغارها از خود بیادگار گذاشته یک دانائی پایدار است. اما دیوار غارها برای همیشه تنها وسیله‌ای نبود که آدمی فکرخویش را بر آن نقش بندد. با گذشت زمان دهها وسیله در فرمها و قالبهای فراوان دیگر برای این منظور پدید آمد. انسان آسوخت که با سنگنوشته جاودانه‌ترین دانش را خلق کند. فراگرفت که بر برگ پاپیروس بنویسد. از پوست آهو برای نوشتن استفاده کرد. طوبار ساخت. کتاب را عرضه داشت. مجله و روزنامه را پدیدآورد. صفحه گرامافون را کشف کرد. نوار ضبط صوت را فراهم ساخت. پی به راز فیلم و سینما برد. میکروفیلیم و میکروفیش را ببازار آورد و اینک هر روز در کار ساختن وسیله‌ای تازه است. پیام «سن داربوش، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه پارسه» از دل بیستون فرمی از دانائی پایدار است و فریاد شورانگیز دکتر کینگ اریک بر صفحه گرامافون که: «سن از فراز کوه ارض موعود را دیده‌ام» فرمی دیگر.

بازگردیم به اصل اول و ببینیم منبع دانائیهها و مهارتهای انسان در سیر تاریخ چه دوره‌هایی پیموده است. بی‌آنکه بجزئیات بپردازیم و از موضوع دور شویم مراحل این سیر تاریخی را می‌توانیم چنین برشمردیم:

۱. در مرحله نخست کل دانش آدمی منبع مفرد داشت و آن مغز یک انسان بود. تمدن باستان بویژه در یونان و روم شاهد این مرحله بود. مغز یک فرد به تنهایی هم گنجینه علم سیاست بود و هم علوم ریاضیات. هم از سذهب مطلع بود و هم از منطق. صاحب این مغز فیلسوف نامیده می‌شد.

۲. به آراسی حیطه علوم گسترش یافت. دیگر یک مغز قادر نبود کل دانش را در سلولهای محدود خود جای دهد. منبع دانش تقسیم شد و تقسیم کار پیش آمد. هر انسان

- دانش پژوهی براه خود رفت و هر یک در رشته‌ای چیرگی یافت . پراکندگی پیش آمد .
- ۳ . دیری نپائید که این پراکندگی تمایلی به بازگشت یافت و کوششی بکار رفت تا بار دیگر منبع کل دانش یکی باشد . اما این منبع مفرد دیگر نمی‌توانست مغز یک انسان باشد . محدودیت طبیعی اجازه چنین کاری نمی‌داد . ناگزیر چند انسان عهده‌دار بازگشت به منبع مفرد شدند . بین سالهای ۱۷۵۱ تا ۱۷۷۲ نخستین گروه کوچک صاحبان دائرة المعارف پدید آمد : دیدرو، دالاسبر، روسو، ولتر ... فرد به گروه بدل یافت . (اصل دوم)
- ۴ . دوباره کشتی به مرحله دوم ایجاد گردید : پراکندگی کل دانش . اما فاصله زمانی بین مرحله سوم تا چهارم کمتر از زمان بین دو مرحله اول و دوم بود . علت نیز افزایش ضریب تسریع تغییرات بود (اصل سوم) . کوتاه زمانی هر کس به راه خویش رفت .
- ۵ . دوره‌ای که از اواخر قرن نوزدهم تا اوائل قرن بیستم پائید شاهد تمایل به مرحله نخست بود . اما اینبار به شکلی تازه و با خصوصیتی بدیع . یک انسان، یک فرد ، به تنهایی با کل دانش سروکار یافت، اما فقط با غشاء برونی آن . به تاریخ و مذهب و هنر و علوم و ادبیات همه دست یازید . همه آنها را لمس کرد تا پیوند آنها را پیدا کند . کل دانش را شکافت تا تار و پود آنرا به تک انگشتان بگیرد . لکن به عمق هیچ یک از رشته‌های دانش فرو نرفت و هدف هم آن نبود . سرانجام در کار خویش موفق شد و « طراح طبقه بندی » نام گرفت : براون ، دیوئی و رانگاناتان از این دسته‌اند .
- ۶ . تسریع بیشتر تغییرات (اصل سوم) تداخلی در دوره‌ها ایجاد کرد . از نظر زمانی قسمتی از دوره منابع پراکنده با قسمتی از دوره منبع مفرد در هم داخل شدند .
- ۷ . و در این جا هر دو مرحله روی هم قرار گرفتند . تخصص در کار به نهائی‌ترین مرحله رسید (منابع پراکنده) و در همان حال افرادی از رشته‌های گوناگون گرد هم آمدند (منبع مفرد) ؛ و اینان این بار گروهی بزرگتر ساختند (اصل دوم) و نیز خصوصیت مرحله پنجم را حفظ کردند . بدین معنی که اگر کل دانش یک گوی کوه پیکر فرض شود آنان بطور دسته‌جمعی با پوسته یا غشاء برونی آن سروکار یافتند . - و حال آنکه کسانی که در قسمت درونی بودند بسوی مرکز گوی پیش رفتند - پوسته برونی همه رشته‌های دانش را دربر گرفت : از تاریخ و هنر و ادبیات گرفته تا علوم طبیعی و ریاضیات و علم کامپیوتر . هیچ

پاره‌ای از کل دانش را نمی‌توان یافت که از حرفه و کار این گروه بدور باشد. آدمیان این گروه دانش‌شناسانند که به غلط «کتابداران» خوانده می‌شوند.

چرا دانش‌شناسی را تاکنون کتابداری خوانده‌ایم؟ بخاطر فقر کلمه (اصل چهارم). بسبب آنکه برای مفهوم علم جدیدی که پدید آمده نتوانسته‌ایم برق آسا کلمه‌ای خلق کنیم. گفتیم که یکی از راههای جدال با درد کمبود کلمه آنست که از یک واژه برای چند مفهوم مختلف استفاده کنیم. همانطور که کلمه «تار» را هم برای «نوعی آلت موسیقی» و هم برای «سبب و تیره» بکار می‌بریم، از واژه «کتابداری» نیز برای دو مفهوم جدا از هم استفاده کرده‌ایم.

قرنها پیش، آنکه را کتاب ثبت می‌کرد و کتاب می‌داد و کتاب می‌گرفت «کتابدار» می‌خواندند و این کلمه درست معادل Book Keeper بود. اما کلمه اخیر در زبان انگلیسی برای این مفهوم - دیگر مرده است و کلمه Librarian نیز روبه‌مرگ است. اکنون در این زبان بسرعت عبارت Information Scientist جانشین Librarian می‌شود. تازه همین عبارت جدید نیز برای همگان رسا و گویا نیست. شگفت است اگر بخواهیم در زبان فارسی برای علم نویسی که در چند دهه گذشته هیولا آسا رشد کرده است کلمه کهنه نیم‌جان نامفهومی را همچنان بکار بندیم. پیداست مادام که در اینکار اصرار ورزیم نه خود «اهل فن» اهمیت حرفه خویش را خواهند دانست و نه آنانکه خارج از میدان ایستاده‌اند پی به مفهوم واقعی این کلمه خواهند برد. کلمه «کتابداری» و مفهومی که واقعاً از آن مراد است بکلی از هم جدا افتاده‌اند. همانطور که نمی‌توان از لفظ «روستا» معنای «شهر» را دریافت ناممکنست که با لفظ «کتابدار» به مفهوم امروزی آن پی برد.

کتاب فقط یک وسیله از چندین وسیله ارتباط جمعی است (اصل پنجم). «کتابخانه» مدرن مرکز همه این وسائل است. دیگر متخصصی که در این سازمان کار می‌کند فقط کارش با کتاب نیست. ای بسا که در یک «کتابخانه» اختصاصی، مثلاً مجموعه میکروفیلم‌ها صد چندان کتابها باشد. شکل مادی و فیزیکی فقط یک وسیله ارتباط جمعی نمی‌تواند نام این علم نو را تعیین کند. در اصل آنچه که افراد تخصص یافته این علم با آن روبرویند کل دانش است، بهر شکل و فرمی که بدون شده باشد: خواه بر نوار فیلم، یا صفحه موسیقی، یا برک کاغذ، یا کتاب و یا وسیله دیگر. آنکه را از مفهوم «کتابدار» می‌طلبیم کسی است که

در شناخت دانش آدمی تخصص یابد ، بداند که این دانش را از کدام منابع گرد آورد ، چگونه دانش گردآورده را نظم بخشیده را بین افراد توزیع کند و در انتظار بازده باشد . در واقع بتدریج وسایل ارتباط جمعی دیگر جانشین کتاب می شوند . بطوریکه بجرأت می توان گفت که در آینده عمر کتاب روبه نیستی خواهد رفت . چنانچه الواح گلین آسوریان روبه نیستی رفت . اکنون از مجله و روزنامه گرفته تا دستگاههای «ریدر» قابل حمل هواخواهان بیشتری دارند تا کتاب . شاید ریشه این سؤال که : «چرا مردم کتاب نمی خوانند» از همین تغییر و تحول در شکل و فرم وسایل ارتباط جمعی ناشی شده باشد .

واژه دانش شناسی برای منظوری که اینجا پیشنهاد می شود از جهاتی جامع تر از Epistemology خواهد بود، زیرا که فرد دانش شناس نه تنها از نظر فلسفه آموزش و پرورش با تئوری ، منشأ ، ماهیت ، روشها و محدودیتهای علم و معرفت آشنائی پید می کند بلکه از جهت فیزیکی یعنی اخذ منابع دانش و گسترش آنها وظایبی عهده دار می شود . کلمه معادل دانش شناسی که نویسنده در زبان انگلیسی پیشنهاد کرده و مورد تأیید چند تن از استادان وی قرار گرفته است کلمه Universology است . این کلمه از دو جزء تشکیل یافته است یکی universe که در اینجا بمعنای «عالم کل دانش» و همردیف با همین جزء در کلمه university و دیگری logy بمعنای شناخت و آگاهی علمی است .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی